روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۳ تیر ۱۳۹۹ • ۱ ذی‌القعده ۱۴۴۱ • ۲۳ ژوئن ۲۰۲۰
سال هفدهم • شماره ۳۷۴۸ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۲۰:۴۵
اذان صبح فردا ۴:۰۳ • طلوع آفتاب ۵:۵۰

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

بیکاری کارگران باربری اسباب منزل، عکس: حسن شیروانی، ایرنا

تماشا

که آفتاب بیاید*

مریم رحمانیان

وقتی در پسابندر-آخرین نقطه از ایران- منتظر خورشیدگرفتگی بودم، کاملا واقف بودم چنین چیزی را با چنان کیفیتی دیگر هرگز تجربه نخواهم کرد.

ساعت شش‌ونیم صبح بود که از چابهار راه افتادیم. تعدادمان آن‌قدر کم بود که توانستیم توی مینی‌بوس کوچک ناصر بلوچ جا شویم و کلی هم صندلی اضافه بیاوریم. ناصر آدمی بود با شوخ‌طبعی نه‌چندان گیرا که گاهی سیم وصل‌شده به گوشی ما را از ضبط شل می‌کرد تا صدای آهنگ‌های بلوچی و گاه هندی خودش توی ماشین بپیچد. تا رسیدن به پسابندر-که ناصر از آن به بن‌بست ایران یاد می‌کرد- نزدیک دو ساعتی طول کشید. پیاده که شدیم، شرجی هوا چنان به پیراهن‌هایمان چسبیده و گرما چنان بیچاره‌مان کرده بود که دلمان می‌خواست خودمان را پرت کنیم توی دریای خوش‌رنگ فیروزه‌ای. گروه دیگری از آدم‌ها زودتر از ما رسیده بودند، سه‌پایه‌ها را تنظیم کرده و به انتظار ایستاده بودند. از اهالی روستا هم چند نفری آمده بودند. دو نفر هم از صداوسیما در تلاش بودند با فرماندار تماس بگیرند تا برای مصاحبه‌ای به آنجا بیاید. چند بز شگفت‌زده دور ما می‌چرخیدند، البته اگر صفت متعجب قابل انتساب به بز باشد. گروه شش‌نفری ما فقط دو عینک و یک دوربین داشت و باید نوبتی از آن استفاده می‌کردیم. میلاد ملک‌زاده، دوست و راهنمای تورمان، جزیره شیطان را نشانمان داد. جزیره‌ای بسیار کوچک که هنگام مد در آب پنهان می‌شود و همین تا به امروز باعث غرق‌شدن قایق‌های بسیاری شده است. گروهی از آدم‌ها برای عکس‌برداری، در آنجا مستقر شده بودند. کسی بلند داد زد «شروع شد» و ما عینک‌ها را دست‌به‌دست کردیم تا خورشید را ببینیم که لب‌پر شده بود. بزها می‌دویدند و بلندبلند چیزی می‌گفتند که از فهم ما خارج بود. تا حدود ساعت ده‌ونیم که گرفتگی به اوج خود برسد، عینک‌ها میان ما شش نفر و گاه ناصر می‌چرخید. کسی ظرف آب‌کشی پیدا کرد و نشانمان داد که وقتی پرتوهای نور از سوراخ‌های آن رد می‌شود و روی زمین می‌افتد، به جای اینکه دایره‌ای باشد، هلالی شکل است. آب، آرام آرام بود. قایق‌ها تقریبا تکانی نمی‌خوردند. و بعد ناگهان روشنی روز به طرز غریبی کم شد. می‌گویم به طرز غریب، چون این کم‌شدن نور شبیه هیچ‌وقت دیگری نبود؛ نه شبیه گرگ‌ومیش بود، نه شبیه دلگیری غروب، نه شبیه چند دقیقه مانده به طلوع. چنان سوررئال بود که در وصف نگنجد. با اینکه آدم‌ها تکان می‌خوردند و زیر لب حرف می‌زدند و عکس می‌گرفتند، با اینکه دریا موج‌های ریز و کوچکی داشت، انگار وارد یک خلأ شده بودیم. همه‌چیز در عین حرکت، راکد بود. راکد و رنگ‌پریده. بزها هم ساکت بودند. ناصر دیگر شوخی نمی‌کرد و ما انگار، در بی‌وزنی و بی‌زمانی مطلق شناور بودیم. درجه هوا کاملا محسوس کم شد و دیگر کسی پیراهن را در تنش تکان نمی‌داد. اگر بخواهم بگویم چیزی که دیدم شگفت‌انگیز و خارق‌العاده بود، در مقابل چنین پدیده‌ای کم‌لطفی کرده‌ام. اعضای گروهمان هرکدام پرت شده بود گوشه‌ای و در خود فرورفته؛ مشغول انجام کاری. نگین مدیتیشن می‌کرد، حسین و نوید عکس می‌گرفتند،

میلاد عینک به چشم، چند درصد اندک باقی‌مانده از خورشید را نگاه می‌کرد، فاطمه در سکوت سیال دورش شناور بود و من توی سرم مدام جمله‌ای تکرار می‌شد: ... کنجِ خلوتِ خود گریستن نتوانستم که آفتاب بیاید؛ نیامد. قبلَ از اینکه گرفتگی تمام شود راه افتادیم. به خورشید فکر می‌کردم که بیش از نود درصدش پوشیده شده بود اما همچنان نور داشت. گرچه کم، گرچه دلهره‌آور، گرچه غریب اما نور داشت. روشن می‌کرد. روشنمان می‌کرد. ماشین ساکت بود. ناصر ساکت بود. گروه شش‌نفری ما که تازه همدیگر را صبح آن روز شناخته بودیم، ساکت بود. اما در این سکوت اتصالی میان‌مان وجود داشت. با شریک‌شدن در پدیده‌ای طبیعی وصل شده بودیم به هم. با شتابی که کرده بودیم برای چند درصد باقی‌مانده از خورشید و نه برای نود و اندی درصد پوشیده‌شده‌اش. برای شتابی که آفتاب بیاید.

*شعری از رضا براهنی

واکنش

نقدی بر بازنمایی و بازتاب معضل کار کودک

حمیدرضا واشقانی‌فراهانی: درباره مسائل اجتماعی مانند کودک‌کشی معمولا می‌توان دو سنخ از بازنمایی و بازتاب را تمییز داد؛ آن نوع بازتابی که ویژه صفحات حوادث است و بر تعریف با آب‌وتاب، فلاکت‌انگاری فردی و بازنمایی مسائل به مثابه یک اتفاق موردی تأکید دارد و رویکردی تقلیل‌گرا و ساده‌انگار را ترویج می‌کند و بازتابی دیگر که تلاش می‌کند بر ساختاری‌بودن مسائل و پیوند آن با دیگر مسائل اجتماعی تأکید کند. در این سال‌ها، رسانه‌های زیادی انواع و اقسام گزارش‌ها و مطالب و مصاحبه‌ها را درباره موضوع کار کودک منتشر کردند. اگر نگاهی به این مطالب بیندازید متوجه می‌شوید که آشکارا سنخ اول که بالاتر گفتم، چیرگی نسبی دارد. این نوع از بازنمایی یا کودک کار را کودکی در خیابان که ایرانی نیست و اغلب پسر است و عضو باند یا بدسرپرست یا بدون سرپرست، تصویر می‌کند یا در حالت بهتر اگر مستقیما این ذهنیت‌های کلیشه‌ای را بازتولید نمی‌کند، به خود دردسر به‌چالش‌کشیدن آنها را هم نمی‌دهد. هنوز کار خانگی جنسیتی‌شده دختران با آنکه یکی از اشکال پنهان کار کودک است، در رسانه‌ها بازتاب ندارد. به ندرت گزارشی درباره کار کودکان در کارگاه‌ها و مزارع و قالی‌باف‌خانه‌ها و ... می‌بینیم، تصویرهای اخبار و گزارش‌ها، کودکان گل‌فروش، فال‌فروش یا زباله‌گرد هستند، دبیران و خبرنگاران تصویر کودکان کارِ خردسال‌تر را بیشتر می‌پسندند و اگر به دخترانی که کار می‌کنند پرداخته می‌شود، بیشتر به‌خاطر جلب دل‌رحمی مخاطب است. البته بازنمایی کودکان کاری که در خیابان کار می‌کنند به خودی‌خود مسئله نیست، مسئله این است که رسانه‌ها تنها تصویری خاص از کار کودک را بازنمایی می‌کنند که گرچه خود متأثر از سلیقه و ذائقه مخاطب است، خود بازتولیدکننده همان نگرش‌های کلیشه‌ای و ذائقه مخاطب نیز هست. چنین بازنمایی‌هایی موقعیت در حاشیه کودکان کاری را که در این بازنمایی‌ها جایی ندارند تشدید می‌کنند، بر نادیده گرفته‌شدن بخش قابل‌توجهی از کودکان کار اثر می‌گذارند و به فرایند حذف این کودکان از برنامه‌های حمایتی اجتماعی کمک می‌کنند و لزوم ایجاد حساسیت عمومی درباره مسائل این کودکان را نادیده می‌گیرند. از سوی دیگر این بازنمایی‌های تقلیل‌دهنده دستان مقامات و مسئولان را برای طرح‌های ضربتی باز می‌کنند. از کودک کار افغانستانی ناشهروند انسانیت‌زدایی می‌شود، درواقع ایجاد و تقویت تصویر کار کودکان در خیابان به‌عنوان اصلی‌ترین نوع کار کودک باعث می‌شود وقتی سخن از راه‌حل می‌شود، نهادهای مسئول بتوانند با دو، سه هفته اجرای طرح‌های ضربتی کودکان کاری را که در خیابان کار می‌کنند خانه‌نشین کنند یا باعث شوند کودکان کار برای پیشگیری از دستگیرشدن به‌جای کار در خیابان به کار در کارگاه‌ها روی بیاورند و البته مسئولان با کاهش موقتی تعداد کودکان کار در خیابان، خبر از موفقیت ساماندهی بدهند. در چنین بازنمایی‌هایی تبعات تقسیم کار و تبعیض‌های جنسیتی بر کار کودک، اثرات روندها و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی کلان بر فقر و کار کودک و ارتباط معنادار فقر، خروج از تحصیل و کار کودک مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. این سنخ از بازنمایی در بهترین حالت هرازگاهی ممکن است نقدهای کلی و نامفهوم با این مضمون را که «پس مسئولان کجا هستند» یا «چرا کاری برای فرزندان سرزمینمان نمی‌کنند» نیز مطرح کند. روزنامه‌نگاری و خبررسانی متعهدانه در مقابله با تکثیر و ترویج این بازنمایی‌های تقلیل‌گرا که تبعات منفی برای کودکان کار دارد، نقشی اساسی دارد. روزنامه‌نگاری متعهد بر خبرنگاری تحقیقی و جست‌وجوگر تأکید می‌کند، با موضوعات بازاندیشانه مواجه می‌شود و اثرات و تبعات شیوه کار خود را می‌سنجد، سعی می‌کند به گوشه‌های پنهان و کمتر دیده‌شده توجه کند و هرگاه خود را همسو با جریان غالب دید، با خود نقادانه مواجه می‌شود. این‌گونه از روزنامه‌نگاری مرزی روشن میان خود و اپراتوری خبر و روابط‌عمومی ترسیم می‌کند و از فلاکت‌انگاری‌های فردی که مخاطب را در زنجیر ترحم زودگذر نگه می‌دارد می‌پرهیزد. درواقع از چه نوشتن و چگونه‌نوشتن بدل به دغدغه و تعهد روزنامه‌نگار می‌شود. این شیوه از روزنامه‌نگاری در مورد کودکان کار می‌تواند به اشکال پنهان کار کودک، تقاطع جنسیت، قومیت، طبقه اقتصادی، موقعیت اجتماعی و کار کودک بپردازد؛ شرایط کودکان کار در شهرستان‌ها را بررسی و گزارش کند، درباره علل و عوامل کار کودک اطلاع‌رسانی کند و بدون فلاکت‌انگاری و بیان و زبانی ترحم‌آمیز، امکان شنیده‌شدن روایت‌های کودکان کار و خانواده‌هایشان را فراهم کند.

صاف و ساده

بهای مشارکت

قادر باستانی
پژوهشگر

آتش کرونا هنوز فروکش نکرده، اما فتیله انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ بالا آمده است. سال بعد این موقع، احتمالا پیروز انتخابات مشخص شده، ولی نگرانی از آن است که آیا مردم مشارکت خواهند کرد یا نه؟ چند روز پیش، یک سایت خبری معتبر، از مخاطبان خود سؤال کرده بود اگر امروز انتخابات ریاست‌جمهوری با کاندیداهای سال ۹۶ برگزار شود، به چه کسی رأی می‌دهید. نتیجه جالب بود؛ نزدیک به ۷۰ درصد پاسخ‌گویان، گزینه «شرکت نمی‌کنم» را انتخاب کرده بودند. انگار مردم، مشارکت به هر قیمتی را برنمی‌تابند. حرف مردم این است که وقتی ما تغییر مثبتی در شرایط معیشتی خود نمی‌بینیم، برای چه در این کار سهیم شویم؛ هرچه دلشان می‌خواهد انجام دهند.

در صد سال اخیر، مشارکت مردم در انتخابات افت‌وخیزهای بسیاری داشته است. انتخابات طبقاتی در صدر مشروطیت، انتخابات تشریفاتی در عصر پهلوی و انتخابات آزاد پس از انقلاب اسلامی، همواره این پرسش را به ذهن مردم متبادر کرده که آیا مشارکت ما اثربخش است، یا سیاست‌مداران کار خود را می‌کنند و دعوت به مشارکت، صرفا برای گرفتن ژست مقبولیت است؟ هرچه باشد، انتخابات اسفند ۹۸ پافشاری اکثریت به کنارماندن از مشارکت را عیان کرده است.

برخی نظام دموکراسی را زیر سؤال برده و معتقدند اکثریت مردم، غالبا درست تصمیم نمی‌گیرند و ضرورتی به مشارکت عمومی نیست و مشارکت متخصصان کافی است. دموکراسی، تمایزی میان دانایی و فقدان دانایی قائل نمی‌شود؛ البته برای دموکراسی، توانایی اندیشیدن هوشمندانه درباره مسائل دشوار، اهمیتی ثانویه دارد. ملاحظه نخست دموکراسی، این است که فرد خود درگیر نتیجه رفتارش باشد. دموکراسی تنها در پی آن است که رأی‌دهندگان، آن‌قدر در زمینه رفتارشان حضور داشته باشند که متحمل رنج ناشی از خطاهایشان بشوند.

ماکس وبر، جامعه‌شناس بزرگ آلمانی، این نکته را مسلم می‌انگاشت که حق رأی عام، به خاطر قدرتی که به توده‌های بی‌فکر می‌بخشد، ایده‌ای خطرناک است؛ اما او استدلال می‌کرد همین که حق رأی به همگان داده شد، هیچ سیاست‌مدار عاقلی نباید به فکر ازبین‌بردن آن بیفتد؛ پس‌زدن آن نیز وحشتناک خواهد بود. تنها چیزی که از اعطای حق رأی به همه بدتر است، این است که به بعضی از مردم بگوییم آنها دیگر واجد شرایط نیستند. البته بخشی از این کنارگذاری شهروندان از مشارکت، تابع رویکرد تکلیفی به انتخابات و مشارکت است و چون دایره‌ها محدود می‌شود، خودبه‌خود نافی حق است. وقتی شخص می‌بیند که حق انتخاب نامزد دلخواهش را به شکل سیستماتیک ندارد، خودش از مشارکت پا پس می‌کشد.

دلایل خوبی برای احتیاط در کنارگذاشتن دموکراسی وجود دارد. خطر اول این است که ما با اصرار بر جست‌وجوی بهترین کارهایی که می‌توان انجام داد، استانداردهای مورد انتظار از سیاست را بسیار بالا می‌بریم. گاه مسئله مهم‌تر، پرهیز از انجام بدترین کارهاست. حتی اگر دموکراسی در بیشتر موارد برای رسیدن به پاسخ‌های درست نامناسب باشد، در نقش برآب‌کردن پاسخ‌های غلط، خوب عمل می‌کند. به‌علاوه دموکراسی در رسواکردن کسانی که می‌پندارند همیشه از همه بهتر می‌دانند، سودمند است. سیاست دموکراتیک بر این فرض مبتنی است که هیچ پاسخ ثابتی به هیچ پرسشی وجود ندارد و با اعطای حق رأی به همه، حتی نادانان، از صحت این فرض اطمینان حاصل می‌کنند. تصادفی‌بودن دموکراسی که کیفیت اساسی آن است، ما را از گیرافتادن در دام ایده‌های به‌راستی بد، مصون نگه می‌دارد. این یعنی هیچ چیز برای مدتی طولانی دوام نمی‌آورد؛ چراکه چیزی دیگر رخ خواهد داد که آن را متوقف می‌کند.

جیسون برنان، فیلسوف قرن بیست‌ویکمی، در کتاب «علیه دموکراسی» که در سال ۲۰۱۶ منتشر شد، تأکید می‌کند که درک بسیاری از مسائل سیاسی، واقعا برای خیل وسیعی از رأی‌دهندگان دشوار است. مسئله ناگوارتر این است که رأی‌دهندگان، فهمی از اینکه آگاهی آنها تا چه حد و اندازه ناچیز است، ندارند. آنها قابلیت داوری به شیوه پیچیده را ندارند؛ چراکه بیش از حد دلبسته راه‌حل‌های ساده‌انگارانه‌ای هستند که به نظرشان درست می‌رسد. جان استوارت میل، به نفع نظام رأی‌دهی، استدلال می‌کرد که به طبقات مختلف مردم، بر حسب کاری که انجام می‌دادند، تعداد متفاوتی حق رأی اعطا شود. افراد حرفه‌ای و دیگر افراد دارای تحصیلات عالی، هرکدام شش رأی داشتند. کارگران فاقد مهارت هم یک رأی داشتند. با همه این تفاسیر، ضرورت مشارکت شهروندان، امری اجتناب‌ناپذیر است.

واقعیت این است که ما مشارکت مردم را دوست داریم، اما با سلیقه آنها مشکل داریم. هر زمان مشارکت مردم در انتخابات بسیار زیاد شده، نتیجه کار با آنچه اصولگرایان انتظار داشتند، بیشترین فاصله را رقم زده است. این مشارکت‌های شگفت‌انگیز، گرچه باعث پایایی نظام شده، اما ناکامی مردم از بروز تغییرات مثبت و بهبود اوضاع، میل به عدم مشارکت را پدید آورده است. بهای مشارکت مردم آن است که وضع کشور بهتر شود و اگر چنین نشد، جلب مشارکت دوباره سخت‌تر خواهد شد.

متولیان امر، ممکن است با اصلاح قانون اساسی، پُست ریاست‌جمهوری را حذف و نخست‌وزیری را احیا کنند. در این صورت مشکل دوگانگی دولت مرتفع خواهد شد و مجلس شکل‌گرفته از مشارکت حداقلی، هرگاه نیاز بود، امکان برکناری و جایگزینی نخست‌وزیر را خواهد داشت، اما انتخابات با مشارکت حداقلی، تبعات سنگینی دارد که کسی باید مسئولیتش را برعهده بگیرد. اگر آرمان «مردمی‌بودن» انقلاب اسلامی، اهمیت اساسی دارد -که دارد- بهای مشارکت باید پرداخت شود. بهای مشارکت مردم، صاحب‌اختیاربودن شخص منتخب و پاسخ‌گوبودن همه آنهایی است که در ساختار مدیریت، در قبال کارنامه دولت نقش دارند. در یک سالی که تا انتخابات بزرگ ۱۴۰۰ باقی است، کاری کنیم بوی بهبود از اوضاع شنیده شود و مسئولیت‌پذیر و پاسخ‌گو باشیم؛ مسئولیت‌پذیری، بهای مشارکت است.

قصه‌های شهر

لایک برای شکل دیگر زندگی

گیتی صفرزاده

داشتم برای خودم در اینستاگرام چرخ می‌زدم که چشمم خورد به جمله داخل صفحه نویسنده جوانی که نوشته بود در روزگاری که قیمت دلار به ۱۹ هزار تومان رسیده و سکه هشت میلیون و خودم هم امید بریده‌ام، چطور به ملت بگویم کتاب بخوانند؟

البته معلوم است که به چرخ‌زدن قهرمانانه خودم در اینستاگرام ادامه دادم، صفحاتی را لایک کردم، برای بعضی‌ها کامنت گذاشتم، بعضی رفتارها را محکوم کردم و در مذمت بعضی کارها چند لایک پررنگ‌تر گذاشتم؛ اما تا پایان شب جمله آن نویسنده جوان از ذهنم بیرون نرفت.

متأسفانه جزء آن دسته آدم‌هایی نیستم که خواب‌هایشان دقیق و درست‌وحسابی در خاطرشان می‌ماند، ولی وقتی صبح با خستگی و گیجی مضاعف از خواب بیدار شدم، یقین کردم در تمام مدت خواب هم آن جمله در ذهنم بوده و در عالم رؤیا دیدار صمیمانه‌ای با برخی چهره‌های ادبی از جمال‌زاده گرفته تا داستایفسکی داشته‌ام.

از آنجا که ریز مکالمات صمیمانه‌ام با این بزرگواران در خاطرم نمانده بود، به این اکتفا کردم که نگاهی به شرح‌حال زندگیشان بیندازم و روزگارشان را مرور کنم.

هرچه نگاه کردم روزگارشان را اعلاتر از خودمان ندیدم؛ یکی از دام مرگ رسته بود، یکی از قحطی فرار کرده بود، آن دیگری صمیمانه‌ترین دوستش به تیغ سپرده شده بود و... و بااین‌حال نوشته بودند و در عرض سال‌ها هم عده‌ای کتاب‌هایشان را خوانده و قطعا گروهی هم نخوانده بودند و با این همه، نوشتن آنها چیزی به داستان جهان اضافه کرده بود؛ حتی برای آنها که هیچ‌وقت اسم آنها را نشنیده بودند یا نخواهند شنید. شاید ساده‌تر حرفم این باشد که لازم نبوده به مردم روزگارشان بگویند که گرسنگی، فساد و رنج اهمیتی ندارد و به جایش کتاب بخوانید؛ همین که شکل دیگری از زندگی را خلق کرده بودند، مایه امید بود.

حالا درست خاطرم نیست که این قسمت هم جزء خوابم بوده یا نه، ولی همیشه تصور می‌کنم جهان مثل کتاب بزرگی است که لابه‌لایش قصه‌های زیادی پنهان شده؛ خواندن این قصه‌ها خیلی ربطی به کتاب‌خواندن ندارد، ولی دیدنشان حتما امید را زنده نگه می‌دارد.

مثل همین امروز که دوستی می‌گفت سوار تاکسی شده و راننده روی قسمت آفتاب‌گیر برگه‌ای چسبانده و رویش نوشته بوده: سلام، در صورت تنهابودن و نداشتن دوستی که گوش شنوا داشته باشد، بنده در خدمتم.

این از آن کتاب‌هایی است که خوانده می‌شود.

دغدغه‌های طبیبانه

حال عجیب این روزهای جهان

عبدالرضا ناصرمقدسی
متخصص مغز و اعصاب
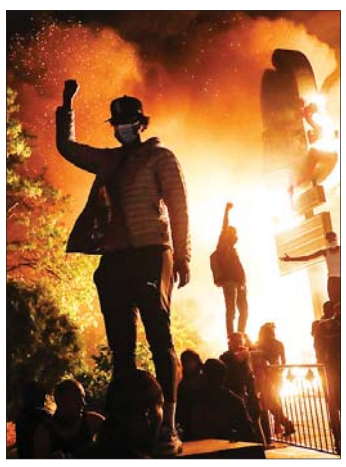
● کرونا همین‌طور یکه‌تازی می‌کند. آمارها از کشورهای مختلف ازجمله کشور خودمان، نشان‌دهنده موج دوم این بیماری است؛ بیماری‌ای که رفتارش را نمی‌دانیم. نمی‌دانیم جهش‌های محتملش به چه شکلی خواهد بود؟ چه چیزهایی را به وجود خواهد آورد؟ آیا ممکن است مصونیت به آن ایجاد شود؟ واکسن آن تا چه میزان موفق خواهد بود؟ اینها همه سؤال‌هایی است که دانشمندان با آن روبه‌رو هستند. هنوز همان توصیه‌های قدیمی یعنی زدن ماسک و شستن دست‌ها، مهم‌ترین توصیه‌هایی هستند که می‌توانند جان مردمان را نجات دهند. مردمان اما انگار ترسشان از این ویروس کشنده ریخته است. درحالی‌که آمارهای ایران دوباره تعداد مرگ‌ومیر سه‌رقمی را نشان می‌دهد، اما انگار مردم چندان دیگر برایشان مهم نیست. اگر تا پیش از این ترس کرونا همه را از مجامع می‌راند، الان همه بیرون می‌آیند و بدون واهمه کار خود را می‌کنند. این وضعیت ایران است که احتمالا کمی بعد عواقب آن را مشاهده خواهیم کرد. در سوی دیگر جهان اما پدیده جدیدی در حال رخ‌دادن است. در هیاهوی پیشتازی کرونا در آمریکا، یک سیاه‌پوست با نام «جورج فلوید» به دست پلیس آمریکا کشته می‌شود. این عمل نژادپرستانه با واکنش بسیار شدید مردم آمریکا روبه‌رو شد. بسیاری از شهروندان به خیابان ریختند تا علیه اجحاف‌های نژادپرستانه تظاهرات کنند. حرف‌ها و اقدامات نسنجیده «ترامپ» نیز به موضوع افزود. اعتراض علیه نژادپرستی بسیاری از کشورهای دیگر را نیز در برگرفت و مردم در حرکت‌های نمادین، مجسمه کسانی را که در برده‌داری و استعمار نقش داشتند، پایین کشیدند. اگرچه شاید ازبین‌بردن یادمان‌های بشری، چه خوب و چه بد، کار درستی نباشد؛ زیرا همه نشانگر رفتارهای آدمی است؛ رفتارهایی که نمی‌توان آنها را حاشا کرد، ولی نشان‌دهنده نوعی رویکرد مفهومی در جهان است که طبق آن، نژاد هیچ مبنایی نداشته و انسان‌ها با هم برابرند و کسی نباید دیگری را مایملک خود بداند و به بهانه جنسیت، رنگ پوست و... به خود اجازه تعرض به دیگری بدهد. بعد از قرن‌ها بشر تازه به اینجا رسیده که حتی خاطره چنین اعمالی نیز باید از بین برده شود. بااین‌حال نکته بسیار مهم اینجاست که این تظاهرات، شورش‌ها و اعتراض‌ها در زمانه کرونا صورت می‌گیرد؛ زمانه‌ای که در آن شدیدا توصیه می‌شود فاصله‌گرفتن از یکدیگر را رعایت کرده و تا می‌توانیم از حضور در مجامع خودداری کنیم. همه می‌دانیم که ویروس کرونا می‌تواند کشنده باشد و حضور در چنین اعتراض‌هایی که هیچ فاصله‌ای را رعایت نمی‌کند، با احتمال بالای درگیری به این ویروس همراه بوده و حتی می‌تواند به قیمت جان آدم‌ها تمام شود. با وجود همه این واقعیت‌ها، حجم بالایی از مردمان بیرون می‌آیند، اعتراض می‌کنند و مجسمه‌ها و نمادهای برده‌داری و استعمار را پایین می‌کشند. آدمی از جانش می‌گذرد تا به مفهومی جان دهد که از سر اتفاق بیشترین ارتباط را با جان او دارد؛ واقعه‌ای چنان پیچیده که شاید نتوان آن را با مدل‌های مرسوم جامعه‌شناختی توضیح داد. انگار ماحصل این رفتار و بینش، نتیجه روابط بسیار پیچیده انسان و جهان است که صرفا در سایه نگرش به آن به‌مثابه شبکه‌ای بسیار غنی از ارتباطات دور و نزدیک قابل توضیح است. نمی‌توان با روابط و گزاره‌های ساده‌ای همچون اینکه با عدم فاصله‌گذاری اجتماعی دچار کرونا می‌شوید، به تحلیل آن پرداخت. کرونا و ابتلای آن در شبکه چنان پیچیده‌ای قرار می‌گیرد که همه این حوادث را در نهایت نه به یک خودکشی دسته‌جمعی، بلکه به ایجاد ارزش و مفهومی شایان ستایش بدل می‌کند. این بسیار شگفت‌آور بوده و باید دانشمندان با روش‌های جدید به تحلیل آن بپردازند. حال این روزهای جهان بسیار عجیب شده است؛ گرده‌های کرونا و بیماری بر مردمانی می‌بارد که از ریزش گرده‌های بی‌عدالتی در رنج هستند و این رنج که هویت آنها را هدف گرفته، بسیار دردناک‌تر از درد بیماری‌ای است که ویروس کرونا باعث آن می‌شود. حال عجیبی است.